

سیاست منظم توسعه نظامی عثمانی در آذربایجان، همراه با درگیری‌های عمده مذهبی که طی قرن‌ها رو به افزایش گذاشته بود می‌تواند حالت دشمنی آذربایجانی‌ها را نسبت به آنچه که جمهوری نوین ترکیه خوانده می‌شود، بیان کند. از سویی دیگر، علی‌رغم شاخشانه کشیدن پیوسته عثمانی نسبت به آذربایجان که بیشتر به بی‌ثباتی منطقه می‌انجامید، باید از زمان‌های متناوباً آرام و آبادان این منطقه نیز یاد کرد. از این روی، در نتیجه موقعیت استراتژی راه با ارزش بازرگانی و خط ارتباطی بین طرابوزان و ایران مرکزی، آذربایجان به لحاظ تجاری، رو به گسترش نهاد.

از دیدگاه سیاسی ایرانیان، تاریخ آذربایجان در قرن نوزدهم، به‌طور زیادی تحت تأثیر برخورد با یک امپراتوری جدید است. آذربایجان، با هم‌مرز بودن با امپراتوری روسیه، اندک‌اندک زیر فشار سخت دیپلوماسی، اقتصادی و نظامی روسیان درآمد. در پی شکست‌های خوارکننده نظامی در سال‌های ۱۸۱۳ و ۱۸۲۸ (میلادی) / ۱۲۲۸ و ۱۲۴۳ ق. مرز ایران و روسیه (به ترتیب) با پیمان‌های گلستان و ترکمان‌چای تعیین شد. از این روی، ایران برخلاف میل خود مجبور شد ایالات شرقی قفقاز را برای همیشه از دست بدهد. از این گذشته، روسیه به وسیله شرایط معاهدات مذکور، به زور امتیازهای تجاری و مالی در ایران به دست آورد.

از این روی، موقعیت آذربایجان به عنوان گذرگاهی برای نفوذ اقتصادی روسیه در دیگر مناطق ایران از اهمیت حیاتی برخوردار شد. در مرکزیت آذربایجان زمان قاجار، تبریز به عنوان یکی از نقاط مهم تجاری ایران و از نظر سیاسی دومین شهر مهم کشور به شمار می‌رفت که ولیعهد و محفل درباریش در آن زندگی می‌کردند. از این گذشته، در طی این دوره بود که شهر تبریز با جهان خارج روابط بازتری پیدا کرد و توانست نشان دهد برای پذیرش اندیشه‌های جدید از دیگر شهرهای ایران آمادگی بیشتری دارد. به این ترتیب، تبریز به صورت جایگاه بزرگ پیشروترین اندیشه‌مندان سیاسی درمی‌آید و هم از این روست که به این پرسش که چرا آذربایجانی‌ها آن‌چنان سهم پیشگامی را در جنبش مشروطیت در اوایل قرن بیستم داشتند می‌توان پاسخ داد.

### آذربایجانی‌ها، یک ملت یا گروهی قومی‌اند؟

پاسخ به این که آذربایجانی‌ها یک ملت یا یک گروه قومی‌اند، مستلزم تعریفی رسا از این اصطلاحات اجتماعی - سیاسی است. در حدود مطالعه حاضر، سؤال اساسی این است که

چگونه مفهوم «آذربایجانی» به جای قوم (یا گروه قومی) ملت خوانده شده است و حداقل بین گروهی از آذربایجانی‌هایی که سیاسی فکر می‌کنند، طرفدارانی پیدا کرده است. چه این سؤال برای جنبش خودمختاری در آذربایجان پی‌آمدهای مهمی داشته است.

سقوط دو امپراتوری بزرگ، یعنی روسیه تزاری و عثمانی، در اوایل قرن بیستم، به طور کلی در رواج مفهوم حق ملل برای خودمختاری مؤثر بوده است. بعدها، حتی در دوره پس از جنگ دوم جهانی، این مفهوم، نظر به فرایند پرشتاب استعمارزدایی و به وجود آمدن تعداد زیادی از دولت - ملت‌های جدید، اهمیت سیاسی بیشتری پیدا کرد. به ویژه در آن قسمت‌های جهان که مفاهیم سیاسی مزبور تازه روی فکر مردم عادی اثر گذاشته بود. این مسائل که چه چیزی یک ملت را به وجود می‌آورد و چه چیزی پایه حق خودمختاری است، نسبتاً از مسائل مهم آن دوره به شمار می‌رفتند. آیا هر گروهی از مردم، که به سادگی خود را ملت بنامد می‌تواند در خور بهره‌وری از حق خودمختاری باشد و به جریان تأسیس یک کشور مستقل بپردازد؟ اگر پاسخ منفی باشد، در آن صورت، معیارهای لازم برای توجیه ایجاد ملتی جداگانه و مجزا چه چیزهایی است؟ و آیا تفاوتی اساسی مابین یک ملت و یک گروه قومی وجود دارد؟ و اگر چنین تفاوتی وجود دارد، این تفاوت، دقیقاً چیست؟

در مباحث بعدی، کوشش شده است لااقل تا اندازه‌ای به این پرسش‌ها که در شکل‌پذیری اسلوب نوین تفکر سیاسی ایرانیان، به هنگام آغاز دوره تجدید اهمیت فراوان داشته است، پاسخی داده شود. سرگذشت ایران و امپراتوری عثمانی به عنوان دو بافت ملی جداگانه، البته با توجه به شباهت‌ها و اختلافاتشان، بررسی و مقایسه خواهد شد. همان‌گونه که خواهیم دید در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم، مفاهیم سیاسی کلیدی مانند قومیت، ملیت و تابعیت، در کنار تحولات سیاسی دیگر، دگرگونی و تعدیلاتی قابل توجه پیدا کردند.

### ملیت در برابر قومیت

برای پیشگیری از انتظاری خوش‌بینانه به این معنا که بتوان به پرسش‌های یاد شده پاسخی‌هایی روشن، قاطع و علمی داد، بهتر است اظهار نظر استون - واتسون را یادآوری کنیم که می‌گوید: من کم و بیش به این نتیجه رسیده‌ام که نمی‌توان از ملت «تعریفی علمی» به دست داد،

هرچند این پدیده در گذشته وجود داشته و حالا هم وجود دارد. [۲۰]

شاید پاسخی ساده و گذرا به این پرسش که ملت چیست، این باشد که:

دو نفر از یک ملت به شمار می‌روند اگر، و فقط اگر، در فرهنگ انباز باشند. در این جا، فرهنگ به معنای نظامی از عقاید و نشانه‌ها و پیوندها و هنجارهای رفتاری و ارتباطی است. [۲۱]

ممکن است این تعریف در نظر اول کافی بیاید، اما در این تعریف، به «قربت نسبی» یا «دوده مشترک» به عنوان زیربنای گردهم آیی مردمان در چارچوب یک ملت، هیچ‌گونه واقعی گذاشته نمی‌شود. ریشه واژه «ملت» (nation) از اصل لاتین *nascere* به معنای زاده شدن، نشان آن است که «پدیده‌خویشاوندی» با مفهوم «ملت»، در اصل، به هم آمیخته بوده است. واژه «ملت» به معنای نوین خود در اروپای عصر روشنگری و انقلاب پدید آمد و «نخست به مفهوم گروه‌های هم‌خون» [۲۲] بود و شامل رابطه دیگری به غیر از (رابطه از طریق) «خون» نبود. چنین رابطه‌ای می‌توانست گروه معینی یا مردم معینی را به هم پیوند دهد. بنابراین، نخستین رسالتی که این مفهوم جدید ملت داشت عبارت از برافکندن بنیاد نظریه قدیمی پذیرفته شده‌ای بود که از نژاد همخون ثابت و متمرکز حکایت داشت. هم‌چنین مفهوم جدید به «تخریب مشروعیت سلسله مراتب مقرر الهی پادشاهی دودمانی» منجر می‌شد. [۲۳] ادعای حاکمیت و مشروعیت به وسیله مفهوم جدید ملت بی‌گمان به چارچوب اجتماعی - سیاسی اروپا در قرون هفدهم و هجدهم برمی‌گردد.

از اوایل قرن هفدهم ملت، بدون توجه به ترکیب قومی - ملی جمعیت، برای توصیف ساکنان یک کشور به کار برده می‌شد. بدین گونه، اصطلاح ملت بدل یا جانشینی برای عناوین مقولات انسانی نسبتاً معین‌تری مانند مردم یا گروه شهرنشینان گردید. [۲۴]

جای آن است که اشاره کنیم واژه ملت در هیچ جای اروپا، هرگز معنای قاطعی نداشته است. در حالی که برای نمونه، ملیت در زبان‌های انگلیسی و فرانسوی، به معنای تابعیت آمده است، در زبان آلمانی واژه *nationalität* علامت هویت قومی یک فرد است و ملیت به *staatsangehörigkeit* ترجمه گردیده که از لحاظ لفظی به معنای «تعلق داشتن به یک کشور» است. اصطلاح آلمانی *nationalität* در معنای گروه قومی، به ویژه در چارچوب امپراتوری اتریش - هنگری یا در امپراتوری‌های روسیه و اسپانیا کاربرد داشت که آنجا، گوناگونی قومی امری استثنایی نبود بلکه اصل شمرده می‌شد. در سال ۱۹۱۷ (میلادی)، هنگامی که بولشویک‌ها اداره قسمت اعظم سرزمینی را که قبلاً

توسط امپراتوری روسیه اداره می‌شد در دست گرفتند، یکی از مسائل آنان این بود که چگونه ملیت‌های ناهمگونی را که در آن سرزمین بزرگ می‌زیستند، دور هم گرد آورند. برای انجام این کار، بولشویک‌های اولیه، کوشیدند به مفهوم ملت تعریفی «فرمایشی» بدهند. در این زمینه برای سال‌ها، نظریه پردازان کمونیست به ویژه در جهان سوم، تعریف استالین را پذیرفته و سامان داده بودند. بنابراین تعریف، یک ملت عبارت است از: «جامعه استواری از مردم که در طول تاریخ بالیده و بر پایه زبان، سرزمین و زندگی اقتصادی مشترک برپا شده است.» [۲۵]

آنچه در تعریف استالین دیده نمی‌شود تمایل مردمی است که برخی از این ملاک‌ها را - هرچند نه این‌که به ناچاری همه آن‌ها را - می‌توانند داشته باشند تا بتوان آنان را یک ملت تلقی کرد و به حساب آورد. چنین تمایل یا گروهی که حتی در پاره‌ای موارد ممکن است پنهان هم باشد در تعریفی که بندیکت آندرسون (Benedict Anderson) از ملت می‌کند، از عوامل برتر شناخته شده است:

ملت، یک جامعه فرضی سیاسی است و فرض می‌شود که به طور ذاتی دارای حاکمیت و حدود است. [۲۶]

او آنچه را که جامعه فرضی خوانده است، چنین تبیین می‌کند:

ملت جامعه‌ای است فرضی زیرا اعضای آن، حتی در حد کوچکترین ملت‌ها، هرگز همه هم‌میهنان خود را نمی‌شناسند، همه همدیگر را ندیده‌اند و یا حتی از یکدیگر چیزی نشنیده‌اند، با این همه در ذهن هر کدام تصویری از پیوندهایشان حضور دارد. [۲۷]

در کنار اصطلاح «ملت» کلمه دیگری که معمولاً در مطالعه مسائل منطقه‌ای، از نظر تعریف کردن، مشکلات ویژه خود را دارد، صفت «قومی» و اسم مربوط به آن یعنی «قومیت» است. این‌ها غالباً بدلی از (اصطلاحات) «ملی» و «ملیت» هستند. گروه قومی، البته، به عنوان اصطلاحی برابر «ملت» مورد استفاده واقع می‌شود. کاربرد پیچیده کلمه «قومی» و مشتقات آن، هنگامی که صرفاً برآمده از تلقی ساده‌انگاران‌ای از هویت منطقه‌ای نیست، معمولاً، دلالت‌های سیاسی خاصی به همراه دارد.

در جامعه‌ای قبیله‌ای، شخص ممکن است به قبیله معینی پیوسته و، در عین حال، در گروه بزرگتری از مردم که با او در «سرنوشت مشترک» پیوند دارند عضو باشد. واقعیت ارتباط زبانی، لهجه‌ای یا رسوم شخص با دیگر اعضای قبیله ضرورتاً پایه پیوستگی او را با گروه‌های

همسایه نفی نمی‌کند. آن دسته از فعالیت‌های ذهنی و عاطفی و حیاتی را که گروهی را از دیگر گروه‌های مجاور خود جدا می‌سازد می‌توان به عنوان مبنا به شمار آورد. به این معنا، هویت یک گروه عبارت است از «وجهه یا تصویری که این گروه با آن شناخته و متمایز می‌شود و، براساس آن، گروه می‌تواند، با توالد و تناسل، نسل‌های پی در پی از دیگر گروه‌ها و معمولاً از گروه‌های مجاور باز شناخته شود.» [۲۸]

برای جمع و جور کردن بحث، شاید بیان کردن اختلاف بین ملت و ملیت از یک سوی، و گروه قومی و قومیت از سوی دیگر سودمند باشد. در این صورت می‌توان نتیجه گرفت که اصطلاحات دسته اول اختصاصاً به مرزهای سرزمینی اشاره دارد، در حالی که اصطلاحات دسته دوم برپایه عوامل فرهنگی که الزاماً به مرزبندی‌های سرزمینی منتهی نمی‌گردد، تکیه دارد. قومیت، در واقع ادراک «هویت قومی» است. حال آن که «هویت قومی» می‌تواند بر پایه هریک از مظاهر فرهنگی استوار باشد که مردمی به آن چنگ زده‌اند تا خود را از دیگر گروه‌ها مشخص کنند؛ یعنی: زبان، مذهب و جز این‌ها. برای نیل به این مرحله، در داخل نظام سیاسی یا فراتر از آن، این هویت رسماً مورد شناسایی قرار می‌گیرد. سیلان و خلعجان پنهانی این شناسایی، به زودی به صورت نوعی هشپاری نسبت به وحدت منافع آن گروه درمی‌آید که به نوبه خود به ارائه یک رشته درخواست‌های سیاسی، از جمله پاره‌ای حقوق مربوط به این گروه، منجر می‌گردد. هنگامی که این گروه قومی به حرکت درآمده به استقرار کشوری با مرزهای سیاسی معین مربوط به خود و با حاکمیتی کامل توفیق یابد، صورت یک ملت پیدا خواهد کرد.

### ترک‌ها ملیت‌اند یا آهت؟

در قرن نوزدهم یک نفر ارمنی استانبولی که به تریست (Trieste) که آن زمان در قلمرو اتریش بود رسید و به وسیله مأمور مرزی متوقف شد و مورد سؤال قرار گرفت که چه ملیتی دارد. «پاسخ ساده‌لوحانه و عجولانه او این بود که او یک کاتولیک است. با این پاسخ، آن مأمور دچار نوعی حیرت گردید و به آن ارمنی یادآوری کرد که در اینجا همه کاتولیک هستند، اما خود را اتریشی یا ایتالیایی می‌شمارند. و بعد پرسید حالا ملیت تو کدام است؟ با این پرسش، دوست محترم ما با بی‌پروایی تکرار کرد که او یک کاتولیک است و تا آنجا که می‌داند هیچ چیز دیگری جز کاتولیک نیست. با مداخله سفیر فرانسه و یک مطران هم‌کیش،

آن ارمنی به عنوان یک ملت مورد شناسایی قرار گرفت! دوست ارمنی نوکیش ما، با اعلام این که او عضو ملت به اصطلاح کاتولیک است، به طور ساده اصطلاح ملت را ترجمه می‌کرد. از قرار معلوم، او به تفسیر قرن نوزدهمی اروپائیان از این اصطلاح (ملت) آگاهی نداشت. برای او «ملت» به معنای یک آیین (مِلَّة) و بنابراین عضو یک آیین، به معنای پیرو آیین یا دینی خاص بود. ایبات زیر از زبده الاسرار، اثر منظوم صفی‌علی‌شاه در قرن نوزدهم (میلادی) حاکی از بار منحصرأ مذهبی اصطلاح «ملت» است:

ای نصارا چون تو عیسی ملتی نیست با اسلام هیچت نسبتی [۳۰]

مأمور اتریشی برای پرهیز از این همه سردرگمی، بهتر بود از آن ارمنی حیرت‌زده بپرسد رعیت کیست تا بپرسد که به چه ملتی تعلق دارد. اصطلاح رعیت یا رعیه، که با مسامحه‌ای می‌توان به تبعه ترجمه کرد، اصطلاح معمولی و پذیرفته شدهٔ مردمانی بود که در سرزمین‌های تحت حکومت امپراتوری عثمانی، بدون توجه به زبان یا اعتقاد آنان یا این که مسلمانند یا غیرمسلمان، زندگی می‌کردند. تا زمانی که فردی وظیفه خود را با پرداخت مالیات انجام می‌داد، حق داشت خود را در زمرهٔ رعیه به شمار آورد.

از دو اصطلاح ملیت و رعیت که بگذریم، اصطلاح سومی هم در امپراتوری عثمانی رواج داشت که عضویت در جامعهٔ مسلمانان را نشان می‌داد. هر مسلمانی، بدون توجه به این که ترک یا کرد یا عرب یا از شبه جزیرهٔ بالکان است، عضو «امت» (یا «اومه» به تلفظ ترکی) به شمار می‌رفت. اصطلاح «امت» یا جامعهٔ اسلامی به عنوان اصطلاحی فراگیر نه تنها سنیان را شامل می‌شد بلکه از لحاظ نظری شیعیان را نیز که در زیر سلطه عثمانیان متحمل زجر و آزار بودند، در برمی‌گرفت.

بنابر قول نیازی برکس (Niyazi Berkes)، نویسندهٔ روشنفکر و اصلاح‌طلب ترک، ابراهیم شیناسی (۱۸۲۴ - ۱۸۷۱ میلادی) برای نخستین بار اصطلاح ملت را به معنای nation به کار برد: [۳۱]

در نخستین سرمقاله ترجمان احوال، چاپ ۱۸۶۰ میلادی، شیناسی، به بحث پیرامون منافع وطن می‌پردازد و خاطر نشان می‌کند که اتباع غیرمسلمان امپراتوری در حالی که از خودشان روزنامه دارند، روزنامه‌ای واقعاً عثمانی وجود ندارد، زیرا در این جا، هیچ یک از اعضای «ملت قاهره» نمی‌خواهد روزنامه‌ای به چاپ برساند. [۳۲]

زامداران عثمانی، این اصطلاح جدید ملت را علی‌الظاهر کاملاً مناسب تشخیص دادند و آن را به کار بردند. این کار توجه گروه دیگری از روشنفکران عثمانی، یعنی عثمانیان جوان در تبعید را جلب کرد. نامق کمال، نویسنده وطن پرست، در سال ۱۸۶۸ (میلادی) استفاده باب عالی را از اصطلاح ملت به معنایی که با اصطلاح امت مشتبه می‌شد، مورد نکوهش قرار داد. او ملت را فقط به جامعه مذهبی اطلاق می‌کرد. [۳۳]

علت اشکال پیروان نامق کمال عقیده جدید به سرزمین دولت - ملت بر پایه یک ملت واحد بود که از اروپای قرن نوزدهم ناشی شده بود. به کارگیری اصطلاح امت در معنای قدیمش تنها مسلمانان را دربر می‌گرفت و ترکان جوان از این واقعیت آگاه بودند که اسلام به عنوان یک مذهب برای اتحاد ماهیگیران دریای سیاه و کشاورزان نواحی اطراف دمشق، در چارچوب یک ملت، بسنده نیست. از چنین عناصر فوق‌العاده پراکنده‌ای می‌توان چشم داشت که به نام شهروند یکپارچه شوند. اما اگر از مشکل تشتت فرهنگی بگذریم، به کارگیری اصطلاح امت در معنای شهروند واقعاً می‌توانست به معنای ایجاد مانعی بر سر راه غیرمسلمانان به شمار آید. این وضعیت دشوار که بر سر اصطلاح‌شناسی بروز کرده بود، تحت‌الشعاع این پرسش آزاردهنده قرار گرفت که: «این چه گونه تابعیتی است که همه شهروندان را دربر نمی‌گیرد؟»

بدبختانه، راه بازگشت به «ارزش‌های خوب قدیمی» نیز بسته شده بود. به کار بردن واژه رعیت دیگر مقدور نبود، چه همان‌گونه که نوشته شد اصطلاح رعیت اختصاص به کسی داشت که مالیات می‌پرداخت، در حالی که طبقه حاکم و ارتشیان (عسکریه) بنا بر عرف از مالیات‌دهی بخشوده شده بودند و نمی‌توانستند جزء رعیت به شمار آیند. در واقع مفاهیم رایج در اواخر قرن نوزدهم مانند ملت و ملیت، شهروند و تابعیت، به هر فردی، بدون توجه به جنسیت، طبقه و مذهب آن فرد قابل اطلاق بود.

سقوط امپراتوری عثمانی و بنیاد جمهوری جدید ترکیه، بسیاری از این مشکلات را حل کرد. بازدارنده‌ها و موانعی که گروه غالب یعنی ترک‌ها را به عقب می‌راند، از بین رفت. جمهوری ترکیه بر پایه آن‌چه در میثاق ملی ۱۹۱۹ - ۱۹۲۰ (میلادی) تصریح شده است، بنیاد شد. آناتولی به عنوان سرزمین «محل سکونت اکثریت مسلمانان عثمانی شناخته شد که در مذهب، نژاد و مقاصد خود وحدت دارند.» این شناسایی، مدت‌ها پیش از آن بود که در آناتولی دولت حاکمه جدید «ترکیه» به نام میهن‌پداری ملت مشهور به ترک تأسیس شود: یک کشور، یک ملت.

## ایرانیان، یک امت یا یک ملت یا اهالی اند؟

ایرانیان، مانند عثمانیان، جمعیت گوناگون قومی نداشتند تا با مسأله‌ای روبه‌رو شوند. در نتیجه، ایرانیان اصطلاحات مورد بحث را با نرمش بیشتری به کار می‌بردند. یک اختلاف مهم در مورد ملاحظات قومی بین ایران و عثمانی در این بود که طی قرن نوزدهم، تعداد مسیحیان در ایران، به نسبت وضعیت در عثمانی، زیاد نبود. ناپلئون سوم این مطلب بدیهی را به‌طور ساده، در مکاتبه با ناصرالدین شاه، به‌هنگام مقایسه ایران با امپراتوری عثمانی، چنین بیان می‌کند: مزیت وضعیت اعلی حضرت بر سلطان در این است که او با اقلیت مسلمان و اکثریت مسیحی سر و کار دارد. [۳۴]

محمدشاه، پدر ناصرالدین شاه در فرمان معروف مورخ بیستم آوریل ۱۸۴۰ میلادی (برابر اول اردیبهشت ۱۲۲۰ خ / اول صفر ۱۲۵۷ ق) خود، به کاتولیک‌ها به عنوان قوم و نه ملت اشاره می‌کند. در این سند، شاه قدمی فراتر نهاده، اعلام می‌کند که کاتولیک‌ها همان حقوقی را دارند که مسلمانان از آن‌ها برخوردارند:

قوم کاتولیک در اتباع احکام و شرایع مذهب و رفاهیت احوالشان، به طوری که اعلی حضرت شاهنشاهی درباره نوکران دربار سپهرمدار مقرر فرموده‌اند، خواهند بود. [۳۵]

همان‌گونه که ذکر شد، در امپراتوری عثمانی اصطلاحات امت و ملت به‌طور کلی برای تشخیص مسلمانان و مسیحیان به ترتیب به کار می‌رفت. برعکس، ایرانیان ترجیح می‌دادند که به مسلمانان عثمانی نه به عنوان اعضای یک امت بلکه به عنوان یک ملت اشاره کنند. میرزا حسین خان آجودان‌باشی نخستین سفیر محمدشاه در سال ۱۸۳۹ میلادی (برابر ۱۲۱۸ خ) در فرانسه، به‌هنگام عبور از امپراتوری عثمانی بر سر راه فرانسه، «ملت عثمانیه» را مورد تحسین قرار می‌دهد زیرا پشتیبان اصول اسلام هستند. او یادآور می‌شود که:

انصافاً ملت عثمانیه در باب اداء فرایض خسه، به مرتبه‌ای اهتمام دارد که تحریری نیست. [۳۶]

و بعد با رسیدن به فرانسه نادلخوشی خود را از آنچه به نظر او روابط متزلزل بین شاه و ملت فرانسه است، این‌گونه بیان می‌کند:



منظور جمعی از ملت فرانسه این است که اساس سلطنت را بالمرّه برهم زده، امر ولایت را برعهدهٔ جمهور خلق و وکلای ملت گذارند. [۳۷]

همین‌طور که دیده می‌شود، برای (میرزا) حسین خان آجودان‌باشی فرانسویان و عثمانیان مسلمان هر دو به عنوان یک ملت واقعی به شمار می‌روند. کاملاً روشن است که هنگامی که او اصطلاح ملت را برای مسلمانان عثمانی به کار می‌برد به اهمیت تفاوتی که خود عثمانیان در به کارگیری اصطلاحات امت و ملت دارند، توجهی نمی‌کند. (میرزا) حسین خان، «ملت عثمانیه» را در معنای ملت (nation) عثمانی به کار می‌گیرد.

یوسف خان مستشارالدوله، کمتر از نیم قرن بعد، در کتاب مشهور خود پیرامون سیاست، یعنی رسالهٔ موسوم به یک کلمه، آزادانه و به‌طور مکرر، اصطلاحات ملت، امت و اهالی را استفاده می‌کند. مستشارالدوله که یکی از اصلاح‌طلبان پرآوازه و روشن‌بین ایران در قرن نوزدهم (میلادی) است، رسالهٔ موسوم به یک کلمه را در سال ۱۸۷۰ میلادی (۱۲۴۹ خ) در پاریس به رشتهٔ تحریر درآورد. او در آن جا، از سوی حکومت ایران مقام «کاردار»ی را به عهده داشت. وی اهل آذربایجان و پسر یک تاجر تبریزی بود. این مستشارالدوله بود که نخستین بار این عقیده را که «ریشهٔ اقتدار دولت در ارادهٔ جمهور ملت است» [۳۹] ترویج و حمایت کرد. در رسالهٔ یک کلمه، وی روی اهمیت داشتن یک «قانون نوشته» تأکید می‌کند که باید به وسیلهٔ ملت تصویب شود و همهٔ وجوه پیوندهای دولت و ملت را تعریف و اداره کند. [۴۰] از این گذشته، او، در همین رساله، اصطلاح اهالی (به معنای مردم) را مُرادف با اصطلاح ملت به کار می‌برد:

اهالی نسبت به مشروعیت کارکرد حکومت اقتدار تام دارند. [۴۱]

تعریف او از ملت و اهالی چنان است که همهٔ شهروندان ایرانی (یعنی اهالی یا ملت ایران) را بدون توجه به مذهب، نژاد، زبان یا موقعیت طبقاتی فرد «پادشاه و گدا، رعیت و ارتشی» دربر می‌گیرد و آنان را اعضای اهالی و ملت می‌انگارد. [۴۲]

روشن است که مستشارالدوله اصطلاح رعیت را به همان معنایی مورد استفاده قرار می‌دهد که در نوشته‌های عثمانیان معاصر وی به کار می‌رفت. او همهٔ مالیات‌دهندگان را در مقایسه با یک لشکری ایرانی و یا یک عسکر عثمانی، رعیت می‌خواند. از سویی دیگر، مستشارالدوله، اصطلاح امت را به معنایی کاملاً متفاوت از آنچه در

محافل عثمانی رواج داشت، به کار می‌بندد. در حالی که عثمانیان اصطلاح امت را برای تمایز همه سکنه مسلمان امپراتوری استعمال می‌نمایند، ایرانیان اصطلاح امت را به همان معنای اصطلاحی ملت به کار می‌گیرند:

چون اهالی فرانسه و سایر دول متمدنه به واسطهٔ وکلای خود از حق و ناحق مباحثه و گفتگو کنند... امور و مصالحی را که در اکثر احوال موجب شکایت‌ها تواند شد، بعد از آن که به دیوان وکلای ملت اعلام و آرای عامه را استحصال کردند، دیگر بر دولت و امت چه غایله و هایلله خواهد ماند. [۴۳]

جالب این است که در نظر مستشارالدوله، فرانسویان را می‌توان هم به عنوان یک امت شمرد هم به نام یک ملت. این اصطلاحات، در نظر او، قابل تبدیل است و معانی یکسان دارند. در سال ۱۸۸۸ میلادی (برابر ۱۲۶۷ خ)، مستشارالدوله، در نامه‌ای خطاب به مظفرالدین (میرزا) ولیعهد، از سوء اداره حکومت انتقاد و او را تشویق می‌کند که به «کلیه اهالی مملکت، در برابر قانون برابری اعطا شود، زیرا همه طوایف (اقوامی) که در ایران زندگی می‌کنند باید در خوشبختی و یا بدبختی میهن (خود) سهیم شوند.» [۴۴]

همان‌گونه که از این جمله برمی‌آید، تصور مستشارالدوله این است که ملت یا اهالی ایران همه طوایف یا اقوام گوناگونی را که در سرزمین ایران زندگی می‌کنند، دربر می‌گیرد. مستشارالدوله نیز همانند بسیاری دیگر از اصلاح‌گران روشنفکر، بهای سنگینی برای عقاید خود پرداخت. در زندان قزوین، با رسالهٔ یک کلمه‌اش آن قدر بر سر او زدند که کور شد. وی اندکی بعد در سال ۱۸۹۵ میلادی (برابر ۱۲۷۴ خ) درگذشت. [۴۵]

عقاید مستشارالدوله و افراد همانند او، راه را برای انقلاب مشروطیت (۱۹۰۵ - ۱۹۰۹ میلادی / ۱۲۸۴ - ۱۲۸۸ خ) هموار ساخت. اصل دوم قانون اساسی سال ۱۹۰۶ میلادی (برابر ۱۲۸۵ خ)، مجلس را به عنوان «نماینده کلی اهالی مملکت ایران» وصف می‌کند. اصل یازدهم این قانون، هر عضو مجلس را برای دفاع از اصول سلطنت، پشتیبانی از حقوق ملت و نیز اقدامات صرفاً «در جهت نفع و سود دولت و ملت ایران»، مکلف به ادای سوگند می‌کند. [۴۶]

نه در قانون اساسی سال ۱۹۰۶ میلادی (۱۲۸۶ خ) و نه در متمم آن که یک سال بعد به آن افزوده شد، هیچ‌گونه ارجاعی به قوم یا اقوام نیست و همه ایرانیان به عنوان اعضای ملت یا اهالی ایران، شناخته شده‌اند.

کاربرد این اصطلاحات در قانون اساسی به هیچ وجه محدود نشده است. در مقدمه رساله چاپ شده در سال ۱۹۰۷ میلادی (۱۲۸۶ خورشیدی) به نام راه نجات، صنایع الدوله، رئیس مجلس اول، برنامه اصلاحی خود را چنین اعلام می‌کند:

چنانچه ارکان دولت و افراد ملت از امروز هر یک به مقام شخصیه و نوعیه خود برنیایند، دیری نخواهد گذشت که این سیل‌های متفق و بادهای مختلف ریشه قومیت ما را از بیخ برکنند. [۴۷]

در اینجا صنایع الدوله، اصطلاح قومیت را به معنای ملیت و به جای ملیت به کار می‌گیرد که آن موقع و هنوز هم اصطلاحی معین در فرهنگ‌های زبان فارسی برای nationality است. عثمانیان در آن موقع مدتی طولانی بود که اصطلاح ملیت را برای اعلام nationality به کار می‌گرفتند و نه قومیت را. [۴۸] شاید اینکه صنایع الدوله این اصطلاحات غیر متعارف را به کار می‌برد به پیشینه تحصیلی اش بستگی داشته باشد. او پس از گذراندن تحصیلات ابتدایی به تحصیل عربی می‌پردازد [۴۹] و احتمالاً بیشتر با اصطلاحات سیاسی عربی سر و کار داشته است. در زبان عربی معاصر، قومیت همیشه اصطلاحی است که برای nationality به کار می‌رود نه برای ملیت.

برای شرح این مطلب که چگونه طبقه روشنفکر ایرانی، به‌طور کلی، کاربرد کلمات عثمانی را بر آنچه که در زبان عربی آن دوره رواج داشته است ترجیح داده و آن را پذیرفته است باید از کتاب غیر معروف حق دفاع شر و قیام برضد ظلم که بی‌نام مؤلف چند سال پس از انقلاب مشروطیت چاپ شده است، مطالبی نقل کنیم. در این کتاب پس از حمایت و دفاع از حق ملت، برای قیام و جنگ علیه «بیرحمی و بیداد» نویسنده اخطار می‌کند که اگر ملت به این امر اقدام نکند، به‌زودی اثری از ملیت و ایرانیگری باقی نخواهد ماند. [۵۰]

از سال‌های بلافاصله پس از انقلاب مشروطیت غالباً به عنوان دوره دموکراسی یاد می‌شود، زیرا در آن دوره محدودیتی بر نوشته‌های ادبی و سیاسی اعمال نمی‌شد. در آن دوره، بار جدیدی به اصطلاح ملت افزوده شد، بدین‌گونه که از این واژه برای تعریف ملت به عنوان انبوه ستمدیده مردم ایران استفاده شد. برپایه این پدیده نوپا، طبقه بالای جامعه، چنین وصف می‌شود که از دسترنج کارگران، تولیدات کشاورزان، کارگران و صنعتگران زندگی می‌کند. از آن‌جا که این نخبگان اندک، خودشان به کار نمی‌پردازند و دیگران را صرفاً به منظور ادامه زندگی به بند می‌کشند، لذا حق نیست که اینان را در زمره ملت به شمار آورد. در